

## انعطاف پذیری استبداد و اقتدارگرایی در پرتو انقلابهای عربی

رضا التیامی نیا<sup>۱</sup>، حسن کامران<sup>۲</sup>

### چکیده

در دسامبر ۲۰۱۱، قیامهای مردمی، خاورمیانه و شمال آفریقا را درنوردید و جهان را شگفت زده کرد. این قیامها، اعتراضات زنجیره ای و بی سابقه ای در منطقه عرب نشین جهان از تونس، مصر و مراکش گرفته تا یمن و بحرین را در پی داشت و معترضان را به خیابان کشاند تا آزادی، عدالت، مردم سالاری، حقوق بشر و در یک کلام "تغییر" را مطالبه کنند. هدف پژوهش حاضر، ارائه درکی جامع از قیامهای عربی و توضیح قیام ناگهانی توده ای در خاورمیانه در سال ۲۰۱۱ و پس از آن می باشد. روش پژوهش با توجه به ماهیت تحقیق، توصیفی-تحلیلی می باشد و با استناد به منابع معتبر به دنبال پاسخ به این سوال است که چه علل و زمینه هایی منجر به شکست انقلاب های عربی و بازگشت بی ثباتی و تداوم استبداد به جهان عرب شد. یافته های پژوهش نشان می دهد مجموعه عوامل و متغیرهای داخلی و منطقه ای چون فقدان بسترهای فرهنگی لازم برای استقرار دموکراسی، عدم نهادسازی قضایی و سیاسی، ضعف تحول و نهادمندی اقتصادی و نظامی و دخالت قدرت های فرامنطقه ای همچون آمریکا و فقدان رهبری کاریزماتیک و توانمند و ضعف در گفتمان سازی و بسیج مردم..... در شکست انقلاب مصر، یمن و تداوم استبداد و نقصان دموکراسی نقش موثری داشته است نوشتار حاضر، با بهره گیری از نظریه جان فوران و گلدستون در صدد تبیین چرایی و چگونگی ظهور نتایج متفاوت در کشورهای عربی پس از قیامهای عربی پس از سال ۲۰۱۰ می باشد.

واژه های کلیدی: انعطاف پذیری، انقلابهای ناتمام، بسیج سیاسی، استبداد

۱. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه یاسوج-گروه علوم سیاسی-نویسنده مسئول- eltyam81@yahoo.com

۲. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

## بیان مسئله

بعد از ۴۲ سال استبداد در لیبی، مردم لیبی بر علیه حکومت قذافی در ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ قیام کردند. هشت ماه بعد، قذافی در جنگ داخلی کشته می‌شود. مردم لیبی فروپاشی رژیم استبدادی را جشن گرفتند و شورای موقت لیبی آزادی کشور را اعلام کرد. اما خیلی زود دریافتند بزرگترین چالش‌های آنها همچنان وجود دارد. کمتر از سه سال بعد از اینکه انقلابیون، قذافی را از قدرت خلع کردند آنها خودشان به مخالفت با یکدیگر برخاستند و جنگ داخلی بی‌رحمانه‌ای در مناطق وسیعی از لیبی گسترش یافت. در مدت حاکمیت قذافی، قدرت سیاسی مطلقه اعمال شد، ارتش ملی به حاشیه رفت و دستگاه‌های امنیتی تقویت شدند، فعالیت احزاب سیاسی ممنوع شد و برخی از رهبران اپوزیسیون اعدام، زندانی و تبعید شدند. وی سرمایه‌گذاری اندکی هم برای توسعه کشورش انجام داد. در ابتدای فرایند گذار، شورای موقت ملی در لیبی اقداماتی را برای تسهیل آشتی ملی انجام داد. تاسیس بنیادی برای آشتی ملی و قوانین عادلانه موقت، تاسیس کمیسیون حقیقت‌یاب و آشتی از جمله این اقدامات بود. شورای موقت ملی همچنین وزارت امور خانواده‌های شاهد و مفقودین را در نوامبر ۲۰۱۱ تاسیس کرد و خیلی سریع اقدام به جمع‌آوری کمک‌های مالی بین‌المللی برای رسیدگی به پرونده‌های افراد مفقود نمود. اولین انتخابات مجلس با ۲۰۰ کرسی برگزار کرد و در اگوست ۲۰۱۲ قدرت را در دست گرفت. لیبی در سپتامبر ۲۰۱۵ شروع به نوشتن فرآیند پیش‌نویس قانون اساسی کرد اما هنوز پیشرفت‌های معناداری در زمینه گفتگوی ملی، اصلاح نهادی، جبران خسارت‌ها و حقیقت‌یابی حاصل نشده بود. بعد از سال ۲۰۱۴ و آغاز عملیات عزت ملی و نبرد در لیبی، کل این فرایند متوقف شد و در نتیجه لیبی از تلاش‌های آشتی ملی دور ماند. در نتیجه لیبی همچنان به علت سیر تصاعدی مسائل جدید و قدیم همچنان در رنج است و این مسائل وحدت لیبی و توانایی دولت لیبی برای انجام گذار از دیکتاتوری به صلح مدنی را به چالش می‌کشد. لیبی هیچگاه مانند امروز دچار تفرقه و انشقاق داخلی نبوده است ناپایداری شدید در لیبی و سپس جنگ داخلی همچنان مشکلات جدیدی ایجاد کرده است که برای تحقق صلح داخلی باید حل شوند. سه مسئله مهم که لیبی بعد از انقلاب با آن روبه‌رو می‌باشد را مورد بررسی قرار می‌دهیم (۳۰-۲۱، 2016, Fraihat).

جنگ سرد جدیدی با تکیه بر یک دهه نظم منطقه‌ای مستقر توسط ائتلاف دولتهای تمامیت‌خواه و متحد امریکا و اسرائیل بر علیه محور مقاومت طراحی و شروع شده است. دخالت‌ها و پیشنهادات مالی برای بقای رژیم‌های قدیمی عربی و افزایش برخوردها و منازعات فرقه‌ای و اصلاحات پادشاهی همه بخشی از یک طرح عمده برای بی‌نتیجه گذاشتن و سقط انقلاب‌های دموکراتیک مردم عرب بود. روزنامه نگار مصری، بلال الحسن می‌گوید همه اعراب اکنون می‌توانند ببینند که موضع غرب حمایت و پشتیبانی محکم از اسرائیل در برابر همه ماست. ایالات متحده امریکا بازوی طویل ضدانقلاب که تحت رهبری نزدیکترین متحدان آن است باقی مانده است (lynch, 2015, 91-94). توانایی برای دخالت در سیاست‌های داخلی رقبا و جلوگیری از نفوذ آنها در امور داخلی خود تعیین می‌کند که یک کشور بازیگر است یا زمین و میدان بازی است که در آن قدرتهای بزرگ جنگ‌های نیابتی خودشان را انجام می‌دهند. درست همانطور که ضعف داخلی سوریه در دهه ۱۹۵۰ باعث شد سوریه به میدان بازی قدرتهای بزرگ آن روز تبدیل شود امروز هم انواع مختلفی از رژیم‌های عربی هستند که کم و بیش به همین شکل آسیب پذیر هستند. عراق، یمن، لبنان و لیبی به میدان رقابت میان قدرتهای بزرگ و منطقه‌ای تبدیل شده‌اند. امروزه شاهد دخالت و مسلح کردن شورشیان در لیبی، سوریه و عراق و یمن توسط عربستان و آمریکا هستیم. مصر در سودان و لیبی، عربستان در بحرین و یمن و سوریه مشغول دخالت هستند. ضعف داخلی، پیامدهای صریحی برای قدرتهای خارجی دارد سوریه، لبنان، یمن، لیبی، بحرین و عراق به جای اینکه بازیگر باشند به میدان بازی قدرتهای بزرگ و عربستان و ترکیه تبدیل شده‌اند (به رغم اندازه، ثروت و قدرت مادی فراوان آنها). حوزه عمومی پر قدرت چنانچه به خلق دموکراسی‌های نهادمند کارآمد منجر

نشود می تواند به انفجار و توسعه فرقه گرایی شیعه و سنی منتهی شود و مسیر خطرناکی را دنبال کند (Bellin, 2004, 36).

بیداری اسلامی به طور حتم برای منافع اسرائیل و امریکا زیانبار است و همین برخی از محققان غرب و عربی را برآن داشت تا بپرسند چطور اوپاما می تواند این متحدان قدیمی خود در منطقه را از اتوبوس تحولات پیاده کند و خاورمیانه را فراموش کند؟ امریکا قیامها و انقلابهای عربی را به وجود نیاورده است و توانایی توقف آنها را هم ندارد. تندترین نقدها و سرزنشها از سوی کسانی است که انقلابیون عرب را دوستان مصالحه گر نمی بینند بلکه آنها را دشمنانی می بینند که فعالانه اسلام گرایی را تقویت می کنند. آنها ظهور نیروهای اسلام گرا در تونس، مصر، لیبی، یمن و بحرین را علامت و نشانه توسعه سریع اسلام می بینند. نقد این محققان کاملا اشتباه است چون اسلام گرایان در فضاهای بازسیاسی بهتر و خوب تر عمل می کنند. برخی شاخه های مختلف اسلام گرایی را با هم یکسان می پنداشتند و معتقد بودند که دارای یک هدف هستند، اما این طرز تفکر نادرست است چون اخوان المسلمین مصر و النهضة تونس نمی توانند با القاعده یکی پنداشته شوند و یکی نیستند. از این رو درنظر گرفتن و مشارکت دادن آنها در دموکراسی های در حال ظهور در جهان عرب برای خلق نظامهای سیاسی باثبات و حقیقی نمایندگی ضرورت دارد. لذا مقابله با دموکراسی های عربی از سر ترس از توسعه اسلام گرایی، اشتباه غم انگیز امریکاست (lynch, 2015, 18-25). این پژوهش بر اساس روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش کتابخانه ای و مراجعه به منابع معتبر در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که عوامل مهم و تاثیر گذار در ظهور انقلابهای عربی کدامند و علل ناکامی این انقلابهای چالشهای بعد از بهار عربی را مورد مطالعه قرار می دهد.

#### چهارچوب نظری

بیش از یک دهه، پارادایم مربوط به انعطاف پذیری رژیمهای مستبد و تمامیت طلب، توجیه نظری مسلط و حاکم بر مطالعات مربوط به جهان عرب بوده است به خصوص دانشمندان سیاسی برای تبیین و تحلیل نظم و ثبات سیاسی در کشورهای پادشاهی شوری همکارای خلیج فارس این نوع از نظریات را استفاده می کردند. نهاد سلطنتی که در طول تاریخ مبتنی بر ارزشها و فرهنگ محلی تاسیس و تکامل یافته است، تئوری دولت رائتیر و ائتلاف راهبردی مهمترین ابزارهای نظری برای تبیین شکل گیری حکومتهای منطقه هستند (Zarhani, 2013, 164-165).

در حقیقت، هر چه یک جامعه از نهادینگی کمتر و نهادهای ضعیف تری برخوردار باشد، تعاملات و مناسبات سیاسی آن نیز، به همان سان، ثبات کمتر و آشفتگی بیشتری خواهند داشت. طبق نظر هانتینگتون، چنین نهادهای نیرومندی، علاوه بر حفظ جامعه و ممانعت از فروپاشی آن، برای سامان دادن به نزاع های درون جامعه نیز، ضرورت دارند. وی، معتقد بود یکی از شرایطی که در آن، نهادینه شدن ضرورت پیدا می کند، هنگام بسیج اجتماعی است. چرا که ممکن است سیاسی شدن اقشار و طیف های جدیدی از مردم، برای نیروهای نظامی غیر قابل تحمل باشد. بنابراین لازم است تا به شکل همزمان، نهادهایی کارآمد برای تنظیم جریان جدید شکل بگیرند (Huntington, 1982: 21).

با این حال، همانند سایر موارد در تاریخ، اینکه انقلابیون و اسلام گرایان وقتی قدرت را بدست می گیرند چگونه رفتار می کنند بستگی به شرایطی دارد که در آن، آنها قدرت را بدست می آورند. اگر آنها قدرت را طی فرایند دموکراتیک و از طریق دموکراسیهای دارای نهادهای قوی و مشروع، حاکمیت مشروع قوانین و فرهنگ دموکراتیک برای تقویت و نهادینه سازی آن قدرت را بدست آورند در آن صورت گروههای اسلامی مشروعیت و مقبولیت خواهند داشت و سیاستمداران دارای گرایشهای اسلامی دیگر برای هیچ کس خطرناک نخواهند بود. از طرف دیگر اگر آنها قدرت را زمانی بدست آورند که نهادهای مشروع، حاکمیت قوانین و فرهنگ دموکراتیک ضعیف باشند یا وجود نداشته باشند آنها ممکن است در مسیرهای مختلف گام بردارند. شواهد کافی وجود دارد که گروههای اسلام گرایی که قدرت را به

یک شیوه دموکراتیک بدست آورده اند، مسئولانه رفتار می کنند ولی گروههای دیگر و نیز تروریستهای شبه اسلام گرا و مورد حمایت غرب در هنگامی که به قدرت دسترسی می یابد به تصرف و انحصار کردن مطلق قدرت، سرکوب اقلیتها و نابودی و استحاله ارزشهای مردم سالاری می پردازند(وهابیت،القاعده،طالبان،داعش از جمله این گروههای سازمانهای قدرتمند تروریستی شبه اسلام گرا و مورد حمایت غرب هستند) (Pollack, 2013, 3-6).

یکی از مباحث پراهمیتی که بسیاری از متفکران نسل سوم و چهارم انقلابها به آن پرداخته اند این پرسش است که چرا برخی انقلابها با موفقیت همراه می شوند و برخی با ناکامی. جان فوران، موفقیت یا عدم موفقیت انقلابهای مختلف را با توجه به ترکیب عوامل زیر تبیین کرده است. ۱- توسعه وابسته. ۲- حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص ۳- شکل گیری و تبلور فرهنگهای سیاسی مقاومت و بحران انقلابی همراه با آن ۴- رکود اقتصادی ۵- ارتباط باز با نظام جهانی (یعنی امکان نفوذ خارجی). توسعه وابسته و حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص باعث نارضایتی های گوناگون در بخشهای مختلف جامعه و اتحاد گسترده طبقات علیه دولت می شود. فرهنگهای سیاسی مخالفت و مقاومت نیز باعث تحقق جنبه آرمانی دخالت کارگزاریهای انسانی می شود. در نهایت رکود اقتصادی موجب تندتر شدن نارضایتی ها و ارتباط باز با نظام جهانی باعث نفوذ قدرتهای خارجی می شود (فوران، ۱۳۸۴: ۳۰۰-۳۰۲). گلدستون در رابطه با چرایی پیروزی برخی انقلابها و ناکامی برخی دیگر می گوید: برای اینکه یک انقلاب با موفقیت همراه شود، مجموعه ای از عوامل باید در کنار هم قرار گیرند. نخست، حکومت باید تا حد غیرقابل جبرانی ناعادلانه و نالایق تصور شود طوری که مردم آنرا عمیقاً تهدیدی برای آینده کشور تلقی کنند. دوم، نخبگان باید از حکومت بیگانه شده و حاضر به دفاع از آن نباشند. سوم، گروههای فراگیری از مردم، شامل گروههای قومی و مذهبی و طبقات اقتصادی و اجتماعی مختلف در مقابل حکومت بسیج شوند (نیاکوئی، ۱۳۸۹: ۲۴۳-۲۴۴).

چرا هیچ تغییر مهمی در ساختار قدرت و نهادهای دولتی و چشم انداز اقتصادی مصر بعد از این انقلاب صورت نگرفت؟ در ارزیابی گیلبرت، آنچه که در مصر، لیبی و تونس رخ داد شباهت اندکی با یک انقلاب سیاسی داشت به علت اینکه رهایی مردم از زنجیرهای بردگی، اثبات اراده جمعی در میدانی عمومی و موفقیت در سرنگونی سرکوبگران مستبد از جمله کارهای بی تردید یک انقلاب سیاسی است. با این وجود، این انقلابها یعنی انقلاب مردم تونس، لیبی، مصر و یمن، دستگاههای دولتی رژیمهای ساقط شده را دست نخورده رها کردند و مردم را در برابر کودتای محافظه کاران بی دفاع رها کردند. جین پیر فیلیو می گوید، انقلاب در مصر، تونس و یمن نه تنها توسط فرصت طلبان و موج سواران بلکه توسط دولتهای عمیقاً ضدانقلابی خاموش یا منحرف شدند (دستگاههای مخفی و فرافانونی حکومتهای عربی نظیر پلیس و سرویسهای اطلاعاتی). این دستگاهها خود را قیم و نجات دهنده ملتها به هر قیمتی معرفی می کردند (Pierre Filu, 2014).

نظم قدیمی بعد از انقلاب توسط دولت ریشه دار و ساختارهای قبلی ادامه پیدا کرد. حکومت شاه نیز از دستگاههای نظامی و اطلاعاتی قدرتمندی نظیر ساواک برخوردار بود اما توسط انقلاب اسلامی ریشه کن شدند. چرا انقلابهای عربی به طور خاص در برابر نیروهای احیا و بازگشت آسیب پذیر بودند؟ موقعیت استثنایی ژئوپلیتیکی خاورمیانه که توسط نفت و اسرائیل شکل گرفته است نقش مهمی در تضعیف انقلابهای عربی داشت. انقلابهای جدید عربی همچنین بر طبق نظر قونیم، جنبشهای خودجوش بودند که رهبر آنها خود جمعیت بود نه رهبر جامع شرایط و کاریزما (Ghoneim, 2012, 293). در ادامه زمینه ها و عوامل ناکامی انقلاب های عربی را مورد بررسی قرار می دهیم.

## حکومت سرکوبگر و شخصی

آمریکا و غرب اعتقاد داشته اند که اصلاحات در منطقه اجتناب ناپذیر است و منطقه بیش از این تحمل رژیمهای استبدادی و خودکامه را ندارد و برای جلوگیری از آنچه امروز شاهد آن هستیم (قیامهای مردمی و بیداری اسلامی) اصلاحات هدایت شده باید در این کشورها عملی شود. ایالات متحده به منظور اتمام پروژه ناتمام خود در خاورمیانه بر یک استراتژی حضور پرهزینه و پرمخاطره مستقیم و فزاینده در خلیج فارس متکی شد (آیتی، 2009: 1389).

ان عاملی که شرایط سیاسی را بدتر نمود قدرت ظاهرا نامحدود و غیر نظارت شده پلیس حکومتی، تلاشهای مستمر آنها در حمایت از رژیم مبارک و دخالت آنها در امور و مسائل جزئی زندگی روزمره شهروندان مصری بود. اگر چه احزاب اپوزیسیون و بازخورد صداهای رسانه های متعدد که انتقاد خود را بر علیه حکومت بیان می کردند وجود داشت اما در واقع، این رژیم هرگونه بیان مخالفت جدی را مسدود و تخریب می کرد به خصوص وقتی که از همه ابزارها برای برخورد با آنها در پست یا قامت رئیس جمهور برخوردار بود. بسیاری از فعالان سیاسی خصوصا کسانی که متعلق به اخوان المسلمین بودند زندانی شده بودند یا مورد شکنجه بودند. انتخابات اغلب تقلب می شد و بسیاری از رای دهندگان اجازه نداشتند به صندوقهای رای دست یابند (el-mahdi and marfleet, 2009). موارد نقض حقوق بشر و محدودیتهای حاکم بر آزادیها مهمترین مشکلاتی هستند که در حکومت رئیس جمهور برکنار شده مصر یعنی حسنی مبارک وجود داشت. مهمترین مسئله راجع به حقوق بشر این ایده است که انسان یا موجود انسانی از حق مسلم احترام به عزت و کرامت ذاتی برخوردار است. این بدان معنی است که باید با مردم مطابق با استانداردهای اساسی معین رفتار شود. شناخت و به رسمیت شناخت کرامت انسان به معنی این است که انسانها نمی توانند به غیر آنچه که شایسته آنهاست با یکدیگر رفتار کنند و باید انگونه که شایسته است با هم رفتار نمایند (hamelink, 2004, 72). عامل مهم زوال و وخامت شرایط حقوق بشر در مصر قانون اساسی سال ۱۹۷۱ مصر بود که به رئیس جمهور مصر توریته و اختیار زیادی اعطا کرده بود و به گونه ای بود که قابل مقایسه با یک فرد دیکتاتور و مستبد بود. حتی وقتی این قانون اساسی در می ۱۹۸۰ اصلاح شد، نقش محوری و کانونی رئیس جمهور (مبارک) بیش از پیش تقویت شد (hasan, 2010, 327). اعمال و رفتارهای شکنجه توسط نیروهای پلیس مبارک در مراکز بازداشت شامل موارد افراطی زیر بود: زندانیان را لخت می کردند و چشمان آنها را می بستند (یا کور می کردند) آنها از سقف یا چار چوبهای در اویزان می کردند و آنها را با مشت، شلاق و میله های فلزی و سایر اشیاء می زدند آنها را در معرض شوک الکتریکی قرار می دادند و آنها را با آب سرد خیس می کردند و به آنها تجاوز جنسی صورت می گرفت (seif el-dawla, 2009, 132). مبارک اغلب برای توجیه کار خود از بهانه وجود تروریسم جهانی برای تداوم وضعیت اضطراری در مصر استفاده می کرد پایان دادن به این وضعیت اضطراری که دولت بار دیگر آن را برای دو سال دیگر در سال ۲۰۱۰ تمدید کرده بود یکی از مطالبات محوری مردم در انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ مصر بود (gelvin, 2012, 58).

## فسادگسترده

فساد یکی از علل اصلی دولت سرنگون شده مبارک بود. قوم و خویش بازی، پول شویی، رشوه، رفیق بازی، انحصار خرید و فروش بازار و پیوند بین تجار و سیاسیون از ویژگی های اصلی عصر مبارک بود. اختصاص قراردادهای مربوط به پروژه های اقتصادی مختلف به تجار خاص در عوض حمایت مالی آن تجار از دولت مبارک و نیز گرفتن حق العمل یا حق کمیسیون غیرقانونی، عمل رایج برای دولت مبارک بود. در سال ۲۰۰۸، شاخص فساد که توسط سازمان بین المللی شفافیت منتشر شده بود دولت مصر را در ردیف ۱۱۵ کشور از ۱۱۸ کشور جهان به لحاظ

شاخصهای شفافیت رتبه بندی کرد در خاورمیانه هم رتبه این کشور در بین ۱۸ کشور ۱۳ اعلام شد. در سال ۲۰۰۶، یک انجمن مدنی برجسته یا جنبش مصر برای تغییر که به کفایه مشهور شد گزارشی را با عنوان فساد در مصر منتشر نمود که حاکی از وجود سوء مدیریت منابع کشور و خلافتکاری و بدرفتاری و سوء عمل بخشهای دولتی و خصوصی و نیز سوء عملکرد وزارتخانه های کشاورزی، بهداشت، مالی و سازمان آثار تاریخی و عتیقه بود (el-nagger, 2009, 46-47). از آنجا که حقوق و دستمزدهای کارکنان دولتی و افسران پلیس عموماً پایین بود این امر باعث رواج عمل عادی در بین مردم مصر شده بوده تا به کارمندان دولتی رشوه دهند تا بتوانند اسناد رسمی نظیر شناسنامه، گواهینامه راهنمایی و رانندگی و کارتهای ملی یا شناسایی فردی را برایشان صادر کنند. نظامی از سرمایه داری قوم و خویش و رفیق بازی در مصر بود که فساد را در زمان حکومت مبارک از طریق پیوند رهبری (حزب دموکراتیک ملی) اعضای کابینه و مجلس و فرصتهای اقتصادی به اوج رساند (gelvin, 2012, 41). این پیوندها و یا فساد شبکه ای به تجاری نظیر احمد عزیز اجازه داده بود تا بیش از ۶۰ درصد صنعت فولاد مصر را تحت کنترل خود قرار دهد. عزیز که دوست صمیمی پسر جوان مبارک - جمال - بود دبیر حزب حاکم برای سازماندهی امور و رئیس کمیته بودجه و برنامه ریزی پارلمانی بود. او از طریق این سمتهای قانونی یا اداری، خدمت به منافع خود و مشروعیت بخشی به لوایحی که درخور و مناسب نیازهای شرکت خود بود را تضمین نمود (el-naggar, 2009, 40). عزیز از پیوندهای خود با پسر مبارک استفاده کرد تا به امپراتور فولاد در مصر تبدیل شود این سطوح بالای فساد منجر به این شد تا معترضین و انقلابیون مصری در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ به خیابانهای مصر بیایند و عدالت اجتماعی و پایان بخشی به فساد را فریاد بزنند. عزیز و نیز بسیاری از تجار فاسدی که به سیاسیون تبدیل شده بودند به اتهام فساد، پارتی بازی و اختلاس سرمایه های عمومی مورد تعقیب قرار گرفتند. بر طبق برآوردهای وزارت امور خارجه امریکا، ثروت یا دارایی مبارک در طول دوره ۳۰ ساله ریاستش در مصر به ۲-۳ میلیارد دلار رسید (gelvin, 2012, 41). این رسانه ها و وبلاگها بودند که بزرگترین نقش را در افشای فساد و کلاهبرداری و حیل گری های اعضای رژیم مبارک را برمال نمودند.

### لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی و ترس از پیروزی اسلام گرایان

صاحبان مشاغل تجاری بزرگ شاید تنها طبقه اجتماعی هستند که از رژیمهای استبدادی منطقه حمایت می کنند. مثلاً در مصر، کارآفرینان برتر و سرمایه گذاران این کشور در زمره سران حزب دموکرات ملی هستند. صاحبان مشاغل بزرگ تجاری نگران این هستند که دموکراسی سازی خالص، قدرت را به دست اخوان المسلمین می دهد و آنها هم ممکن است سیاستهایی را به اجرا در بیاورند که باعث بی ثباتی اقتصادی شود. برای مثال از طریق ممانعت از پرداخت و دریافت بهره بانکی یا تحمیل معیارهای ساده زیستی می توانند باعث رویگردانی توریستها شوند. لذا تعداد کمی از مالکان تجاری به جنبشها و یا احزاب سیاسی مخالف ملحق می شوند (zaki, 1995: 231-232).

نگرانی گروههای حاکم در برخی از کشورهای عربی این است که اسلام گرایان در انتخابات آزاد و منصفانه پیروز شوند. به همین دلیل معیارهایی در قانون گذاریها و اجرای امور اداری تعیین کردند که باعث می شود این پیروزی انتخاباتی برای آنها دور از دسترس باشد. برای مثال در الجزایر، پیروزی یک فرد اسلام گرا در انتخابات شهرداریها و استانی در سال ۱۹۹۰ و در اولین دوره انتخابات قوه مقننه در دسامبر ۱۹۹۱، منجر به برکناری دولت الجزایر با کودتای ارتش شد. دولت تونس نیز خود را در مقابل چنین احتمالی می دید و با ممنوع سازی فعالیت حزب النهضه ایمن سازی کرد. در اردن هم، دولت سیستم انتخابات چندرایی را تغییر داد که باعث شد جبهه عمل اسلامی نزدیک به ۴۰ درصد از کرسی های پارلمانی را در سال ۱۹۹۱ تصاحب کند. استدلال دولتهای عربی این است که یک انتخابات آزاد و منصفانه می تواند اسلام گرایان را بر سرکار بیاورد و از نظر آنها، اسلام گرایان ولو با انتخابات آزاد هم پیروز

شوند دشمنان دموکراسی هستند و نباید به آنها اجازه داد وارد فرایند دموکراتیک شوند. بدین ترتیب طی چندین سال یا دهه، هزاران نفر از اعضای اخوان المسلمین و سایر اسلام گرایان دستگیر و بسیاری از آنها محاکمه و اعدام شدند و همزمان رسانه های رسمی، سازمانهای اسلام گرا را پیوسته مورد حمله قرار می دهند. اما این نکته روشن است که بدون یافتن یک جایگاه مشروع برای اسلام گرایان که در چارچوب آن در یک محیط سیاسی آزاد از حمایت گسترده قانونی برخوردار شوند هیچ پیشرفتی به سمت دموکراسی در مصر امکان پذیر نخواهد بود (and k. al sayyid, 2011, 332-335).

نخستین شرط تعیین کننده و اثرگذار، سطح توسعه اقتصادی است. هر چه سطح درآمد سرانه و تولید ناخالص داخلی بالاتر باشد، دوام و قوام دموکراسی انتخابی هم بیشتر خواهد بود و این دو با هم ارتباط دارند. رشد اقتصادی، هنجارها و ارزشهای یک جامعه خاص را تحت تاثیر قرار داده و آن را به سمت دموکراسی سوق می دهد. این یک واقعیت غیرقابل انکاری است که فقر در خاورمیانه گسترش یافته است و هنوز میانگین درآمد سرانه یا تولید ناخالص داخلی در میان کشورهای عربی بسیار متفاوت است. در سال ۲۰۱۰، درآمد سرانه در تونس حدود ۴۱۶۰ دلار و در مصر ۲۳۴۰ دلار بوده است. درآمد سرانه در یمن و لیبی در سال ۲۰۰۸ به ترتیب ۱۱۸۰ و ۲۰۲۰ دلار بوده است. عامل بعدی، درجه تمرکز و توزیع ثروت و رفاه ملی است. بسیاری از کشورهای عربی رانته هستند و بازتوزیع ثروت و منافع تابع نظام حمایتی یا حامی پیرو است و به همین خاطر حاکمان عربی پاسخگو نیستند و از طرفی مایل به دریافت مالیات هم نیستند. لیبی دولت کاملاً رانته بود و مصر و یمن نیمه رانته بودند. شخصی زدایی از روابط نهادی در این کشورها صورت نگرفته است و شخصیت محوری به جای روابط قدرتمند نهادی رایج شده است. در مصر ارتش و اقتصاد به شدت با هم درآمیخته اند و امکان آزادسازی اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت وجود ندارد. عدم وجود تعانس و وحدت ملی در جوامع عربی و نبود انسجام و ظرفیت در نهادهای دولتی و نبود تکثرگرایی دموکراتیک از جمله علل ناکامی انقلابهای عربی است. لیبی نیز هیچگونه تجربه تکثرگرایی و فضای باز سیاسی ندارد.

(Aarts, van dijk, ant et all, 2014, ۱۳۱ - ۱۳۲).

#### فقدان نهادسازی و تغییرات نهادی

یمن امروز با چالشهای مهمی در تلاشهای خود برای ترمیم و رهایی از قطبی شدن شدن جامعه که از زمان انقلاب یمن تجربه کرده است روبه رو می باشد. در حقیقت، یمن، با مسائل دشوار متعدد منجمله ایجاد امنیت، حکمرانی خوب و توسعه روبه رو می باشد. سه چالش مهم در یمن وجود دارد که تاثیر مهمی بر موفقیت آشتی و مصالحه ملی در یمن دارد. تقاضای تجزیه طلبی در جنوب، مطالبات حوثی ها در شمال (نام رسمی آنها انصار الله می باشد) و جنگ داخلی سال ۲۰۱۵ تاکنون می باشد. هیچ ثباتی، صلح مدنی داخلی یا آشتی ملی با وجود این مشکلات و چالشها به وجود نمی آید. مردم جنوب یمن در طول حکومت علی عبدالله صالح و جنگ داخلی آسیبهای جدی دیدند و بی عدالتی های بسیاری را تجربه کردند. بدرفتاری دولت صالح بعد از شکست سال ۱۹۹۴ با جنوبی ها بیشتر شد. اخراج بیست هزار پرسنل نظامی جوب بعد از جنگ، اخراج تعداد زیادی از کارمندان بخش عمومی و به حاشیه راندن جنوبی ها در نهادهای دولتی از جمله این اقدامات صالح علیه جنوبی ها می باشد. حتی در بخش صنعتی نیز، تعداد کارخانه هایی که در جنوب کار می کردند از ۷۵ مورد در سال ۱۹۹۴ به سه مورد در سال ۲۰۱۶ رسید. فعالان جنوبی معتقدند که املاک و اموال زیادی از جنوبی ها در زمان جنگ، تحت عنوان سیاستهای خصوصی سازی رژیم صالح مصادره شدند. این مسئله به یک چالش جدی برای ثبات بلند مدت در یمن تبدیل شده است. در سال ۲۰۱۲، حزب سوسیالیست یمن بیانیه ای را منتشر کرد. این بیانیه ۱۲ شرط برای شروع گفتگوهای ملی و حل مسئله جنوب مطرح نمود. از جمله این شروط، اعطای مقام شهید به کشته شدگان مردم جنوب در جنگ داخلی ۱۹۹۴، بازگشت اموال و زمینهای مصادره شده توسط

حکومت صالح به مالکان سابق، استخدام مجدد کارمندان و پرسنل نظامی و غیر نظامی اخراج شده از جمله این شروط بودند (۴۰-۳۹, Fraihat, 2016). غیرصنعتی شدن مصر و سایر کشورهای عربی، بحران توزیع، نقش دولت، گرایش گروههای کارآفرین و سرمایه گذار به آزادسازی سیاسی، ترس از اسلام گرایان و همدستی قدرتهای بیگانه با رژیمهای مستبد خاورمیانه و شمال آفریقا، عامل ناکامی انقلابهای عربی و ماندگاری استبداد در این منطقه می باشد. فقدان جامعه مدنی اسلامی نیرومند، یکی از موانع اساسی در ایجاد دموکراسی واقعا مردمی است؛ چرا که هیچ راه غیر سیاسی ای وجود ندارد، که مشارکت و فعالیتهای سیاسی را انسجام ببخشد. در حقیقت، جامعه مدنی، با تنوع گسترده، خدمات و اعتقادات مختلفی که در سطوح مختلف جامعه انتشار می دهد، واسطه اصلی گذار از استبداد به دموکراسی محسوب می شود. (Harvey, 2012: 10).

بر این اساس، می توان گفت؛ با توجه به وضعیتی که در مصر برقرار است، و ضعف مکانیزمهای مشارکتی، نمی توان انتظار داشت که در آینده ای نزدیک، مشارکت سیاسی به وضع نهادینه و مطلوب در آن برسد. پس، لازم است همراه با گذشت زمان، به تدریج فرایند نهادینه سازی صورت بگیرد، تا تغییرات جدید حاصل از آنها، در بستری مناسبتر و بدون ایجاد آشفتگی، مورد قبول مردم و سایر گروه های سیاسی و اجتماعی قرار بگیرند. شاید در این خصوص، نظر سحر عزیز بحث ما را روشن تر کند؛ وی معتقد است که به دلیل تناقض ها و تعارض های موجود در جامعه مصر، این انقلاب روندی طولانی را برای رسیدن به هدف خود که همان برقراری دموکراسی واقعی است، طی خواهد کرد. (Aziz, 2012: 8).

جامعه مصر، با دارا بودن خصوصیات همچون عدم پیچیدگی سیاسی- اجتماعی، سطح نهادمندی ضعیف، توده ای بودن مشارکت های مردمی و عدم انسجام و اجماع گروه های سیاسی و اجتماعی در امور سیاسی، وضعیتی را به نمایش می گذارد که از یک سو، بیان کننده وضعیت سیاسی توسعه نیافته آن هستند و از سوی دیگر، نشان دهنده تعارض های آشکار و پنهان ساختار- کارگزار هستند. همان طور که اشاره شد، پس از انقلاب مصر، اسلام گرایان که در صدر آنها اخوان المسلمین با پیشینه سیاسی طولانی و قدرت سازمانی بیشتر نسبت به سایر احزاب و گروه ها قرار داشت، توانستند از ساختار و فضای پراکنده نیروهای اجتماعی خواستار مشارکت، استفاده کنند و با بسیج سازمانی و اجتماعی، موقعیت سیاسی خود را محکم کنند. اگر چه اخوان المسلمین در قالب حکومتی دموکراتیک و با پشتوانه مردمی، قدرت را به دست گرفت، ولی هر چه گذشت، از هر دو حامی اصلی خود دورتر شد. به گونه ای که؛ نه به صدای مردم گوش می داد و نه به ارزش ها و نهادهای دموکراتیک بهایی می داد. حکومت منتخب، با اقدامات انفرادی خود، نه تنها نهادهای دموکراتیک جدید را کم ارزش جلوه داد، بلکه، آنها را در قالب اعتراض های گسترده، مقابل خود قرار داد. از این نظر، ارزش ها و نهادهای جدید، در برابر حکومت منتخبی قرار گرفته بودند، که در خواسته های گروه های سیاسی و اجتماعی مخالف، منعکس می شدند. به عنوان مثال؛ در برابر اخوان المسلمین، گروه ها و احزاب رقیب و مخالفی، همچون لیبرال ها، سکولارها و چپ ها قرار داشتند، که در برابر اسلام سیاسی اخوان المسلمین، از دولت سکولار و بی طرف حمایت میکردند همچنین گرایش مرسی به اسرائیل، عربستان و امریکا نیز از دیگر خطاهای راهبردی دولت وی بود (El Fagier, 2013: 2).

بعد از اینکه مبارک در فوریه ۲۰۱۱ از قدرت خلع شد، اخوان المسلمین تصمیم گرفت تا یک حزب سیاسی را تشکیل دهد و وارد انتخابات شود. حزب عدالت و توسعه توانست ۴۳ درصد آراء را یا حدود ۲۱۶ کرسی از ۴۹۸ کرسی را در مجلس خلق بدست آورد. این سکوی، یک خروج مهم از مواضع قبلی اخوان المسلمین بود. این موضع و جایگاه جدید وفاداری این گروه را به اصول دموکراتیک دولت یا حکومت نشان می داد. در حالی که این مواضع و عملکرد اخوان بر وفاداری آن به اصول حکومت مدنی تاکید داشت و این دولت را به مثابه دولتی تعریف می کرد که توسط ارتش یا یک روحانی مذهبی اداره نمی شد این دولت اخوانی تصریح کرد که شریعت اسلامی تنها منبع اصلی قانون گذاری خواهد



بود که همه جنبه های حیات انسانی را پوشش می دهد (این اشاره به مذهب قبلا هم در قانون اساسی زمان مبارک وجود داشت و لذا نباید به عنوان یک هشدار به سکولارها دیده می شد). در نهایت اینکه ایا قوانین و جامعه مصری اسلامی تر می شوند بستگی به این دارد که چطور اصول شریعت اجرا و به کار گرفته می شوند. جامعه مصر درباره چگونگی اجرای این شریعت دچار انشقاق و چنددستگی شد. بر طبق بررسی موسسه گلوب در فوریه ۲۰۱۲، درست چند ماه بعد از اولین انتخابات پارلمانی و قبل از انتخابات ریاست جمهوری، ۴۷ درصد رای دادند که شریعت باید به عنوان تنها منبع قانون گذاری باشد در حالی که ۴۶ درصد معتقد بودند که شریعت باید منبع قانون گذاری باشد اما نه تنها منبع. حدود دو درصد هم هیچ نقشی برای قوانین یا اصول مقدس اسلام قائل نبودند و ۵ درصد هم مطمئن نبودند و ممتنع رای دادند. لذا موضع اخوان المسلمین درباره قانون شریعت به نظر می رسد خواست و ارزوی اغلب مردم مصر به عنوان منبع اصلی قانون گذاری باشد اما با این وجود این ترجیح، بیشتر بازتابی از محافظه کاری محاط کننده جامعه مصری است نه اینکه نشانه تمایل فعالانه برای تاسیس یک دولت مذهبی یا الهی باشد (Muasher, 30-60, 2014).

با توجه به نظریه نهادمندی سیاسی، می توان گفت جامعه مصر، لیبی و یمن پسا انقلابی، شرح جامعه ای است با تداخل کارکردها و نقش های سیاسی و اجتماعی بسیاری که به صورت مداوم در فضایی بی ثبات، در برابر یکدیگر به موضع گیری و مقابله می پرداختند. هر قدر هم که قوانین مطروحه در یک جامعه از قابلیت و ظرفیت دموکراتیک بالایی برخوردار باشند، ولی در کنار آن، ساختارها و ظرفیت های لازم اجتماعی یا همان نهادهای مدنی نیرومند برای مشارکت سیاسی فراهم نشود، باز هم نمی توان به وضعیتی دموکراتیک دست یافت. در حقیقت، تا زمانی که حداقلی از همگرایی در خصوص گرایش ها، برای حمایت و پشتیبانی از قوانین اساسی فراهم نشود، نظام از توان لازم، برای مبدل کردن خواسته ها و تقاضاها به سیاست، برخوردار نخواهد شد (قوام، ۱۳۸۸: ۳۵).

#### نقش ارتش و نیروهای امنیتی

اولین مرحله انقلاب مردم مصر و تونس، امریکا را به حاشیه راند. در جولای ۲۰۱۲، ژنرالها با بی میلی و اکراه ریاست جمهوری مرسى را تایید کردند و کم برای نبرد طولانی با اخوان المسلمین بر سر اختیارات و جایگاه ریاست جمهوری و انتخابات مجلس آماده شدند. مهم تر از همه، شورای عالی نیروهای مسلح، تصمیم گرفتند از منافع اقتصادی خود حفاظت نمایند. آنها می گویند سرمایه گذاری های نظامی آنها به هر قیمتی باید تامین شوند. یکی از مقامات فرماندهی نظامی ارتش مصر، ژنرال محمد نصر می گوید این پول مال دولت نیست بلکه نتیجه ۳۰ سال کار و عرق ریزی ماست. ناصر تاکید می کرد که نیروهای مسلح مبارزه خواهند کرد تا اجازه ندهد کسی به پروژه ها و طرح های آنها نزدیک شوند. لذا فرماندهی نظامی در قلب و کانون دیکتاتوری و مانع اصلی ناکامی انقلاب مصر قرار دارد و از امتیازات اقتصادی برخوردار است و با جنبش انقلابی مردمی برخورد می کند و گذر زمان این را به اثبات رسانده است. عملکرد و اقدامات نظامی سیسی و دولت نظامی وی با شعار دفاع از انقلاب مردم و تامین امنیت و رفاه مردم مصر بسیار فاصله داشت. وی علیه دولت قانونی مردم مصر دست به کودتا زد و به تسویه تمام نیروهای اسلام گرا و مخالف رژیم صهیونیستی اقدام نمود و حتی رئیس جمهور سابق مصر را که مردم انقلابی مصر بر علیه وی اقدام به تظاهرات و انقلاب کردند با کمک نظام قضایی و متحدها منطقه ای و بین المللی تبرئه نمود و نشان داد بیش از اینکه به فکر منافع ملت مصر باشد به فکر تامین منافع ارتش و دولتهای فرامنطقه ای نظیر عربستان، اسرائیل و امریکا می باشد و بر خلاف ادعای ارتش، ملت و ارتش یکدست و متحد و یک صدا نیستند (Marfleet, 2013, ۱۴۹-۱۷۰).

در این وضعیت ملتهب، که در آن، حکومت منتخب تضعیف شده بود، گروه های اجتماعی و سیاسی مخالف رو در روی یکدیگر قرار گرفته بودند و با گرایش به خشونت، امنیت اجتماعی را به مخاطره انداخته بودند. در این شرایط،

که بی‌نظمی و ناامنی جامعه را فرا گرفته بود، ارتش، با حفظ سازماندهی خود، بهانه لازم را برای وارد شدن به عرصه سیاسی پیدا کرد. (Ignatius, 2011, 1-20).

شورای عالی نیروهای مسلح تحت رهبری ارتش مصر، در حین انقلاب و انتخابات تشخیص داد که کودتای نظامی بلافاصله بعد از انتخابات سال ۲۰۱۲ چندان به صلاح نیست و مردم مصر را به شدت عصبانی خواهد کرد و منجر به قیام و اعتراضات تمام عیار و گسترده بر علیه رهبران و نهاد ارتش می‌شود. این هم غیر محتمل بود که سربازان و افسران پایین‌رتبه دستورات رده‌های بالای ارتش را در چنین شرایطی اطاعت کنند (در صورت کودتای فوری بعد از اعلام نتایج انتخابات). از این رو، طرحها برای کودتا فعلاً متفی شد. رهبران ارتش مصر در عوض به جای کودتا تصمیم گرفتند تا دولت منتخب مصر را با انحلال پارلمان مصر و تحمیل یک قانون اساسی که آنها خودشان برای تضمین کنترل نظامی نوشتند تابع و مطیع خود سازند و محدود کنند. قانون اساسی که تحت فشار و با خواست نظامیان نوشته شده بود دولت منتخب مصر یا رئیس‌جمهور را تابع مدیریت نظامی قرار داد مرسی هم منتظر ماند و صبر کرد سپس پارلمان مصر را در جولای ۲۰۱۲ مجدداً احیا نمود و قانون اساسی مورد حمایت نظامیان را ملغی نمود این قانون اساسی قدرت رئیس‌جمهور و دولت منتخب و مردمی مصر را محدود کرده بود. مرسی به سرلشکر تئتاوی دستور داد (رئیس ارتش) و نیز به ژنرال عنان دستور داد استعفا دهند هیچ کدام از این افراد یعنی تئتاوی و عنان دوستدار و طرفدار دموکراسی و عدالت نبودند. قبل از اینکه اخوان المسلمین از قدرت حذف شود، اخوان با محدودیتهای ساختاری جدی در مصر مواجه بود و تصمیمات اشتباه زیادی انجام داد. از زمان پیروزی انتخاباتی اش یک نبرد قدرت مستمر در مصر و حزب عدالت و آزادی وجود داشت و هرکدام سعی می‌کردند کنترل سیاسی خود بر مصر را تحکیم بخشند. تلاشهای اخوان المسلمین برای تحکیم قدرت به معنی این بود که می‌بایستی با طیف وسیعی از نهادها و افراد و تشکیلاتی همکاری کند که مملو از افراد و مخالفان خود، چهره‌های فاسد و وفاداران رژیم مبارک بودند. حزب عدالت و آزادی تلاش کرد تا بتدریج وفاداران مبارک را از دولت پاکسازی کند اما مرسی همزمان مجبور شد با آنها کار کند. این باعث شد پایه‌های دولتش ضعیف‌تر شود (lynch, 2015, 91-94).

سادات، مبارک و ژنرال سیسی به کمک دستگاه قضایی مصر در طی حکومت خود به تسویه نیروهای مخالف خود به خصوص اسلام‌گرایان و نیروهای ضد اسرائیل پرداختند و در جریان حوادث بعد از کودتا بر علیه مرسی نیز ماهیت واقعی خود که وابستگی به امریکا و اسرائیل و اقتدار طلبی بود را نشان دادند. از طرف دیگر حکم تبرئه مبارک و همراهان وی نیز بر بی‌اعتباری دولت و نظام قضایی در پیش چشم مردم مصر و افکار عمومی جهان افزود و نشان داد که وابستگی و پیوندهای درونی بین نظام قضایی مصر و کشورهای مستبد عربی و نظامیان مصر با امریکا و اسرائیل وجود دارد. ارتش و مردم هرگز یکی نبوده‌اند و ارتش در خدمت منافع کشور و ملت مصر نبوده است. بسیاری از مصریان خاطرات عصری را روایت و یادآوری می‌کنند که در آن حاکمان نظامی مصر بر تعهدات و وظایف خود به عنوان نهاد مستقل و نیز عامل وحدت اعراب و نیز ایجادکننده اصلاحات در زمینه نظامهای جدید آموزشی و مراقبت از نظام بهداشتی و وضعیت فقرا تاکید می‌کردند در دهه ۱۹۵۰ ناصر که با شعارها و ادعاهای مردمی جهت تغییر آمد و ارمانهای مردمی را مصادره نمود از این فرصتها و فضایی که ملت مصر در آن به دنبال تحقق ارمانهای خود بود برای تثبیت و تحکیم نیروهای مسلح در یک رژیم تمامیت خواه و اقتدارطلب و متمرکز استفاده کرد و با شعارهای ظاهراً مردمی توانست جایگاه ارتش و دولت اقتدار طلب خود را تحکیم بخشد. فاصله میان مردم و حاکمان نظامی آنها به شدت گسترده و عمیق‌تر شد و در طول یک نسل مشروعیت ناصریسم کاهش یافت. برای فعالان دانشگاهی و کارکنان و کارگران صنایع، حکومت و مشروعیت حکومت ناصر تمام شد. سادات هرگز از محبوبیت رئیس‌خود برخوردار نبود وقتی وی در سال ۱۹۸۱ ترور شد یک حالت رضایت شدید و وحشتناکی وجود داشت و اغلب مردم مصر خوشحال شدند. مبارک به عنوان افسر و تکنوکرات ظاهر شد کسی که قدرت را بدون اقتدار به ارث برد: او از

یک نسل جدیدی از نظامیان بود که در درون نخبگان نظامی یا ارتش ظهور و پرورش یافت. در تمام دوران ریاست جمهوری مبارک، آقای مبارک از ارتش برای محدود کردن نبردها و فشارها از پایین (مردم و اعتراضات مردمی) استفاده کرد. از جمله با کسانی که در دولت بودند و مخالف وی بودند به شدت برخورد کرد (۱۷۰-۱۴۹، ۲۰۱۳، Marfleet).

امنیتی سازی اوضاع کشور توسط کودتاگران و ائتلاف تصمیم گیر کودتا، در سه عرصه نظامی، سیاسی و اجتماعی گسترش یافت. در بخش نظامی، ژنرال عبدالفتاح السیسی، رئیس ارتش مصر، دولت مرسى و سیاستهایش را یک تهدید موجودیتی برای بقای مصر معرفی کرد. وی در یک سخنرانی تلویزیونی از مرسى و معترضان انتقاد کرد. وی ادعا کرد: ما ساکت نمی نشینیم تا شاهد تخریب و نابودی کشور و مردم خود و ترور و رنج شهروندان باشیم. سیسی برای اثبات درستی کودتای خود بر علیه دولت منتخب مصر، در سخنرانی تلویزیونی خود گفت آنچه ما انجام دادیم صرفاً برای حفظ کشور از نزاع و جنگ داخلی بود!!! در بُعد سیاسی دولت سیسی تلاش کرد تا اعتراضات حامیان مرسى را و معترضان مخالف کودتای نظامی ارتش را شیطانی و شر جلوه دهد. مصطفی حجازی، مشاور رئیس دولت موقت نظامی و عدلی منصور گفتند: ما با افراط گرایان نه تنها با اقدامات امنیتی واکنش نشان می دهیم بلکه به مدد قانون و حاکمیت قانون با آنها برخورد می کنیم. هازم البلاوی، نخست وزیر مصر گفت که هیچگونه مصالحه ای نسبت به برهم زندگان قانون وجود نخواهد داشت. مرتباً اعتراضات مردم بر علیه دولت کودتا را برجسب افراط گرایی و تروریسم می زدند و این منجر به امنیتی سازی اوضاع کشور شد در بخش اجتماعی نیز اعتراضات مردم بر علیه دولت کودتا راحمله به هویت و ارزشهای مصریها معرفی می کردند و از این طریق، سیسی و عوامل کودتا، مردم معترض کودتا و طرفداران مرسى را به عنوان جریاناتی که بر علیه مردم مصر مبارزه می کنند معرفی کردند و ارتش مصر و بازیگران کودتای نظامی را به عنوان حافظان مردم مصر معرفی کردند (baran, 2014, 12-14).

بنابراین، چنین ارتشی با ساختار موصوف که ماهیتی کاملاً سکولار دارد هرگز اعتبار لازم برای صیانت از گفتمانی اسلامی که در ماهیت دگر آن تلقی می گردد. برخوردار نبود، این مهم، اهمیت تغییرات گسترده و مناسب با گفتمان اسلام سیاسی در ارتش را به یک ضرورت غیر قابل اغماض تبدیل می کرد، که دولت مرسى به آن توجه نکرد. خشونت های جهادی سلفیهای وهابی، خشونت هایی که تنها آتش زیر خاکستر نیستند، بلکه عملاً وجود داشتند، مانعی بزرگ در مسیر تحقق شعارهای دموکراسی مآبانه دولت مرسى به حساب می آمدند. زیرا، عبور به دموکراسی مستلزم عبور از منازعه به گفتگو است و این در حالی است که این گروه ها مجال چنین عبوری را از دولت مرسى گرفته بودند (سلطانی فر، ۱۳۹۱: ۲۳).

#### عدم توجه در نهادهای داخلی و سیاست خارجی

وزیر خارجه مرسى، محمد کمال امیر، دیپلمات ارشد دولت مرسى، وزیر کابینه تحت کنترل و مورد حمایت تتاوی (رئیس ارتش و شورای عالی نظامی مصر زمان مبارک و اکنون) بود و در پستهای کلیدی به عنوان سفیر مبارک در امریکا و عربستان سعودی کار می کرد. کابینه مرسى تنها چند عضو از حزب عدالت و آزادی داشت در حالی که مقامها و یا پستهای مهم وزارتی اعم از وزارت دفاع، وزارت کشور، مسئول کانال سوز به منصوبان و نمایندگان سابق مبارک در ارتش و دستگاه پلیس مصر داده شده بود در واقع این افراد قبلاً نمایندگان مبارک در این دستگاهها بودند. عبد الفتاح السیسی، رئیس سازمان اطلاعات نظامی مبارک کسی که در ارتباط نزدیک با امریکا و اسرائیل بود در زمان مرسى ارتقا یافت و به عنوان رئیس ارتش مصر و وزیر دفاع جدید دولت مرسى انتخاب شد و ارتقا یافت. پس جای شگفتی نیست که این السیسی بود که حکم دستگیری مرسى و سرنگونی مرسى را با مشورت گسترده با همتای امریکایی خود، چارلز هیگل در سه جولای ۲۰۱۳ صادر کرد. در نتیجه همکاری اخوان المسلمین با اسرائیل و امریکا،

بخشهای زیادی از مردم معترض مصری در مصر علیه مرسی اعتراضات ضد امریکایی و ضد اسرائیلی خود را نشان دادند. این اعتراضات به خاطر نقشی بود که دولت اوباما در مصر انجام داد و نیز به خاطر ائتلاف منطقه ای بود که با اخوان تشکیل داده بود. اعتراضات همچنین به خاطر این واقعیت بود که مخالفان مرسی حتی انهایی که با امریکا و اسرائیل کار می کردند حساسیتهای ضد امریکایی و ضد اسرائیلی را عمدا تشدید و برجسته کردند و مرسی را به عنوان مهره دست اموز اسرائیل و امریکا ترسیم و معرفی کردند به عبارتی همان افرادی که خود بیشترین خدمت را به امریکا و اسرائیل می کردند در اینجا به خاطر اینکه کار مرسی را یکسره کنند از این شعار به صورت تاکتیکی استفاده کردند و مرسی را عامل امریکا و انگلیس نشان دادند. اخوان المسلمین تلاش کرد تا از دولت اوباما برای رسیدن و تحکیم قدرت خود استفاده کنند در حالی که دولت اوباما نیز از اخوان المسلمین در جنگ امریکا بر علیه سوریه استفاده کرد و به تدریج دولت حماس را از مدار و محور ایران و متحدان خود در محور مقاومت دور یا مردد کرد. این دقیقا همان هدفی بود که اسرائیل و امریکا به دنبال آن بودند. اسرائیل و امریکابه دنبال پروژه فرقه گرایی و جنگ شیعه و سنی بودند و با استفاده از مرسی هم موفق به این کار شدند (Hamid, 2012, 100-109).

در سطح سیاست خارجی، اخوان المسلمین به وعده های خود عمل نکرد اخوان و مرسی محاصره مرم غزه توسط اسرائیل را پایان نداد و پیوندهای خود با اسرائیل را قطع نکرد و روابط مصر با ایران را نیز احیا نکرد. همکاری ان با امریکا به واشنگتن اجازه داد تا طرفهای مختلف در درون مصر را بر علیه یکدیگر بکار گیرد و شروط امریکا را تامین کند. اخوان المسلمین محاسبات سیاسی اشتباهی داشت. واشنگتن همچنین مثل همیشه از ارتش مصر بر علیه اخوان دفاع کرد و مشخص بود که هیچ وقت امریکا ارتش مصر را تنها نمی گذارد و ان را بر اخوان ترجیح می دهد. برخلاف اخوان المسلمین، ارتش مصر تضمینهای بیشتری درباره حفاظت از منافع امریکا در مصر، امنیت اسرائیل و سلطه امریکا بر منطقه راهبردی و تجاری کانال سوئز ارائه داده و می دهد لذا همکاری با ارتش و امریکا به این شکل کاملا اشتباه راهبردی بود. به علاوه اخوان المسلمین دستورالعمل خودشان را داشتند به نظر می رسید که غیرمحمول بود که اخوان المسلمین نقش تابع و مطیعی برای امریکا ایفا کند و امریکا از این امر آگاه بود لذا به این توطئه متوسل شدند و اینچنین دولت اخوان را سرنگون کردند. (راکیان، رشید، ۱۳۹۲). دولت مرسی نه تنها به فکر اتحاد راهبردی با ایران و محور مقاومت نبود بلکه با همسویی با عربستان و امریکا، صدمات و آسیبهای فراوانی را متوجه وحدت جهان اسلام نمود و در همین دوره محدود فشارها و آسیبهای فراوانی به محور مقاومت وارد نمود.

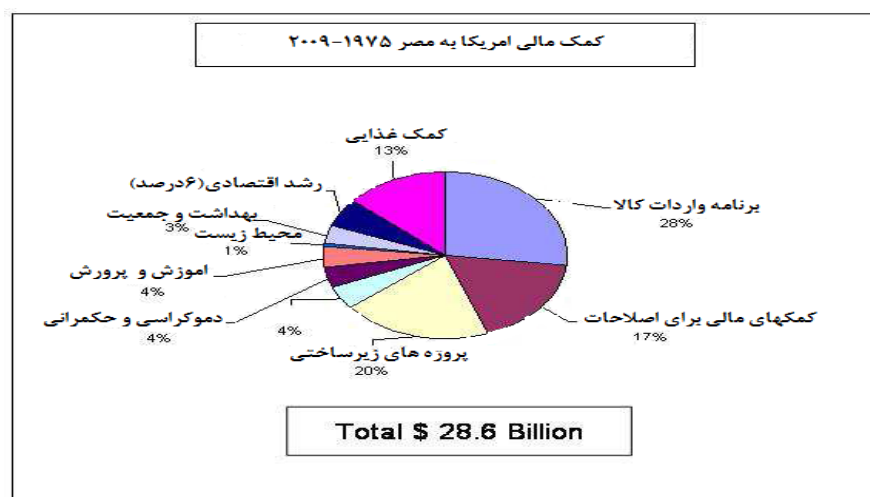
طارق رمضان، معتقد است که؛ رئیس جمهور مرسی، می توانست با رایزنی و مشورت و سهیم سازی، روابط خود را با نیروهای مخالف و منتقد بهبود دهد و یا از آنها دعوت کند تا به دولت بپیوندند. حتی می توانست آنها را برای شرکت در یک گفتگوی گسترده ملی، دعوت کند. اما وی، روش های خود را دنبال کرد و سبب شد مخالفت ها استمرار و گسترش یابند. واقعیت این است که مدیریت او، به گونه ای بود که در آن، نه تنها به صدای مردم گوش داده نمی شد، بلکه، به صحبت های برخی از مشاوران مورد اعتماد خود هم، توجهی نشان نمی داد و روابط خود را منحصر به بالاترین سطوح رهبری اخوان المسلمین کرده بود. اما در سطحی بنیادی تر، بزرگ ترین ضعف او، چشم پوشی مطلق از چشم انداز سیاسی و عدم اولویت بندی مناسب و مشخص میان مسائل سیاسی و اقتصادی بوده است. مرسی در مبارزه با فساد و فقر ناکام ماند و ضعف مدیریتی فاحشی را در امور اجتماعی و آموزشی، از خود نشان داد (Ramadan, 2013: 3).

### نفوذ و مداخله قدرتهای خارجی

برخی مطالعات در مورد دموکراسی سازی، به اهمیت متغیرهای بیرونی در فرایند گذار از حکومت استبدادی از راه انتشار، تأثیرات نمایشی و روش گلوله برفی اشاره کرده اند. بر اساس این مطالعات، همانگونه که ساموئل هانتینگتون

نشان داده است دموکراسی سازی در قالب موجها می آید. با این حال در دنیای عرب، با وجود اینکه کشورهای غربی در کلام، حامی اصلاحات دموکراتیک هستند اما محیط بین المللی ظاهرا از استمرار رژیمهای استبدادی حمایت می کند. همانند آنچه که در مورد طبقات حاکم کشورهای عربی گفته شد، ترس از پیروزی های انتخاباتی اسلام گرایان، تأثیری تضعیف کننده را بر اشتیاق آنها برای اصلاحات دموکراتیک به ویژه در نبود پرشور اسلام گرایان در انتخابات و در کشورهایی از قبیل فلسطین، مراکش، بحرین و مصر داشته است. لذا آمریکا بدون توجه به ارزشهای جدید، همچنان به مساعدت های مالی و نظامی به دولت کودتای مصر، دولتهای پادشاهی و مستبد منطقه ادامه می دهد. لذا نگرانی و حضور دول غربی از جمله آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا ارتباطی با ترویج دموکراسی و حقوق بشر در منطقه ندارد بلکه عمدتا مربوط به این است که چطور منافع منطقه ای خویش در زمینه نفت و امنیت اسرائیل را به بهترین نحو حفاظت کنند (Abdel-Khalek And K. Al Sayyid Abdel-Khalek ,2011,332-335).

بعد از ترور سادات در سال ۱۹۸۱، مبارک بر سرکار آمد. سیاستهای داخلی و خارجی مبارک در راستای سیاستهای سادات بود. مبارک، سیاست آزادسازی اقتصادی و سیاست درهای باز اقتصادی را ادامه داد و روابط مصر با جهان غرب را گسترش داد و از پیمان کمپ دیوید حمایت کرد. در مقایسه با عصر سادات، نفوذ غرب با توجه به افزایش کمک آمریکا به مصر، بسیار بیشتر و آشکارتر بود. کمک آمریکا به مصر در طی دوره زمانی ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۹ به شرح نمودار زیر بوده است: در مجموع طی این دوره ۲۸ میلیارد دلار از طرف آمریکا کمک مالی دریافت کرده است. علاوه بر کمکهای فوق، ایالات متحده در هر سال ۱،۳ میلیارد دلار به ارتش مصر کمک مالی می کند. دولت مبارک، ضمن ارتقای روابط خود با غرب، بعد از ۵ سال ریاستش بر کشور مصر، تبدیل حکومتش به یک حکومت تمامیت خواه تبدیل شد که این روند نیز در دهه ۱۹۹۰ نیز تشدید گشت. حقوق مدنی و سیاسی شهروندان محدود شد و قوانین حزبی تغییر یافت و آزادی مطبوعات به شدت محدود گردید و احزاب دیگر به خصوص اخوان المسلمین سرکوب شدند. در اوایل سال ۲۰۰۰، رژیم مبارک تحت فشار اعتراضات اپوزیسیون مجبور شد تا برخی از اصلاحات دموکراتیک را انجام دهد اما این اصلاحات بسیار پایین تر از انتظارات مردم بود. رژیم مبارک نهاد قضاوت را حذف کرد و با این اقدام خود توانست اختیار انحلال پارلمان را بدون رفراندوم بدست آورد. افزایش کمک خارجی، نقش مسلط ارتش به عنوان عامل اقتصادی به واسطه کمک آمریکا و نفوذ فراوان آن بر روی سیاستهای مصر، برخی از ویژگی های مشخص عصر مبارک بود. سرکوب اپوزیسیون در داخل، بی عدالتی، دشواریهای اقتصادی، رفتارها و برخوردهای خودسرانه رژیم مبارک منجر به اعتراضات و انقلاب مردمی شد و سقوط دولت مبارک را به همراه داشت (baran,2014,7).



نمودار ۱: کمکهای مالی آمریکا به مصر (۱۹۷۵-۲۰۰۹)، (baran,2014,7).

دلیل ظهور گروه‌های تروریستی و تکفیری در سوریه و به دنبال آن در عراق، ناکامی انقلاب لیبی، بحرین، یمن و مصر به خاطر ایده هژمونیک حفظ توازن قوا و جلوگیری از ظهور یک قدرت منطقه‌ای چالشگر در خاورمیانه و شمال آفریقا است که در اسناد استراتژی ملی آمریکا و دیگر دولت‌ها چون اسرائیل و انگلیس شدیداً مورد تأکید قرار گرفته است. با انجام حملات ۱۱ سپتامبر، امنیت ملی آمریکا دچار چالش گردید و توجه لازم برای توسعه مداخله‌گری و گسترش حضور همه‌جانبه نظامی، امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا فراهم شد. از همان زمان، آمریکا و غرب سعی کرده به‌عنوان یک قدرت فرامنطقه‌ای در تحولات سیاسی این منطقه نقش بازی کرده و منافع نامشروع خود را تأمین کنند. در همین راستا، به باور عده‌ای، حضور و نفوذ فعالانه ایالات متحده در غرب آسیا بیشتر جنبه اقتصادی دارد. به عبارتی، منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا از اهمیت بسیار حیاتی برای تداوم رشد اقتصاد جهانی، که آمریکا رهبری آن را برعهده دارد، برخوردار است. وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در غرب آسیا باعث شده است که این منطقه در کانون سیاست‌های فرامنطقه‌ای آمریکا قرار گیرد. نفت به مانند خون برای اقتصاد آمریکا است و نکته مهم که وابستگی اقتصاد آمریکا به نفت، روزبه‌روز در حال گسترش است (شفیعی به نقل از ترابی، ۱۳۹۰: ۶۵).

در همین راستا، ترویج جنگ مذهبی بین شیعه و سنی، پیگیری پروژه اسلام‌هراسی، تضعیف دولت‌های مخالف نظام سلطه و تبدیل آنها به دولت حامی غرب، تأمین امنیت صدور انرژی، تأمین امنیت اسرائیل و به حاشیه رفتن مخالفت اعراب با آن، تضعیف جبهه مقاومت، به خطر انداختن مرزهای امنیتی ایران و حضور نظامی و مستقیم در منطقه، از جمله اهدافی است که آمریکا و حامیان وی در چارچوب سیاست‌های حمایتی خود از گروه‌های تکفیری و بعثی مثل داعش پیگیری می‌کنند و نیز به حمایت از دولت کودتا یعنی دولت السیسی در مصر و سرکوب انقلاب مردم یمن و بحرین می‌پردازند (سراج، ۱۳۹۳: ۱).

### تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری

فرهنگ پیروز که از زمان فروپاشی رژیم قذافی در لیبی حاکم شد به شدت جامعه لیبی را دچار انشقاق ساخته است. تا زمانی که قطبی‌سازی شدید و انشقاق بین وفاداران رژیم سابق و انقلابیون ضد قذافی وجود دارد امکان آشتی ملی وجود ندارد. فرهنگ پیروز منجر به طبقه‌بندی کل شهرکها و قبایل به طرفداران انقلاب و طرفداران قذافی شده است. برجسبهای زیادی دو طرف به یکدیگر می‌زند و این باعث چندپاره شدن کشور شده است. چنانچه هدف ساختن یک لیبی باثبات و شکوفاست باید این روند متوقف شود. فرهنگ پیروز به خوانش‌گزینشی تاریخ روی آورده است. در طول ۴۲ سال حکومت قذافی، گروه‌های مختلفی بر علیه دیکتاتوری قذافی مبارزه کردند. نبرد بر علیه قذافی یک روند انباشتی داشته است و همه در مقاومت و بی‌ثبات‌سازی بر علیه قذافی شریکند و می‌بایست نقش همه دیده شود. صرف نظر از اینکه چه موقع رخ داد. مثلاً، اعتراضات الصادق الشواهدی در سال ۱۹۸۴ و کودتای ناکام بنی‌والد بر علیه قذافی در سال ۱۹۹۳ باید مانند کسانی که در انقلاب ۲۰۱۱ شرکت کردند دیده شوند و به عنوان قهرمانان راه مقاومت و مبارزه با استبداد به آنها نگریسته شود و محترم شمرده شوند تا وحدت ملی ایجاد شود. لذا برای آشتی ملی این زبان قطبی‌ساز باید تغییر کند (Fraihat, 2016, ۲۱-۳۹).

اعتراضات مردم عرب و به خصوص خیزشهای مردم مصر برای آمریکا به عنوان متحد کلیدی مصر بسیار دردناک بود. در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، مبارک بعد از ۲۹ سال از قدرت کناره‌گیری کرد. برای حدود ۱۸ روز، خیزش و انقلاب مسالمت‌آمیز مردمی به سرتاسر مصر گسترش یافت و مبارک را وادار کرد تا قدرت را به ارتش بسپارد. گذار مصر و سایر همپیمانان آمریکا به یک نظام دموکراتیک تر یکی از پیامدها یا بدترین پیامد برای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و کشورهای پادشاهی عربی بود. آمریکا سالیانه به صورت منظم دو میلیارد دلار کمک اقتصادی و نظامی به مصر از سال ۱۹۷۹ ارائه داده است (sharp, 2011, 1-10).

شرط لازم برای موفقیت فرایند آشتی ملی پس از منازعه، احیای حاکمیت دولت است که مستلزم خلع سلاح و برطرف کردن حالت بسیج عمومی رزمندگان سابق و ادغام آنها در جامعه است. آشتی ملی در محیطی که تحت کنترل افراد مسلح خودسر هست میسر نمی شود. خلع سلاح موفق نیازمند حمایت مالی کافی، برنامه ریزی مفصل و استراتژی برای ادغام مجدد است. در غیر این صورت جرایم افزایش می یابد، امنیت در جامعه مختل می شود و فرایند صلح مورد تهدید قرار می گیرد. این روند متأسفانه در لیبی تجربه شده است. انقلابیون به طور موفق رژیم سابق را سرنگون کردند اما بعد از گذشت چند سال حاضر به خلع سلاح و پیوستن به ساختار جدید حکومتی نشدند. در حال حاضر دو رژیم به طور موازی در لیبی حکومت می کنند. یکی دولت رسمی که نماینده شورای ملی عمومی و کابینه است و دیگری طیفی از شبه نظامیان انقلابی مسلح. لذا چندین گروه نظامی و مسلح مدعی حاکمیت بر بخشی از کشور هستند کشور لیبی تنها به دو کشور یا حکومت تقسیم نشده است بلکه به دوازده قلمرو یا حاکم نشین تقسیم شده است. پندار و تصور انقلابیون این است که حکومت در دست وفاداران قذافی قرار گرفته است لذا سلاح های خود را تحویل نمی دهند و حکومت هم بر این تصور هست که انقلابیون عمدتاً به دنبال منافع خود هستند. سومین مسئله لیبی هم جنگ داخلی است. فقدان دیالوگ ملی و شکست در خلع سلاح انقلابیون سبب اختلال در فرایند گذار و فرایند آشتی ملی شده و منجر به جنگ داخلی شده است. شبه نظامیان به مثابه دولت در دولت عمل می کنند. البته برخی از افراد انقلابی معتقدند که حراست از انقلاب سال ۲۰۱۱ و جلوگیری از رخنه ضد انقلاب در حکومت نیازمند داشتن موضع قوی و مسلح بودن است. لذا بین این نظامیان عده ای به دنبال نیات خوب هستند وعده ای هم به دنبال منافع شخصی خود می باشند (Fraihat, 2016, ۲۱-۳۹).

ایوان کراستیو ۱ در مطالعات خود درباره اعتراضات جهانی اعم از انقلابهای مردم تونس و مصر تا جنبش اشغال وال استریت یک تمایز و تفاوت صریح از انقلابهای قرن بیستم استخراج کرده است. وی معتقد است انقلابهای گذشته درباره برابری و مساوات بود و از حقوق کارگران، زنان و اقلیتها دفاع می کرد و اعتراضات خیابانی آنها با هدف دسترسی به حکومت و نمایندگی در نهادهای حکومتی صورت می گرفت اما اعتراضات و انقلابهای سال ۲۰۱۱ در جهان عرب نه انقلاب بودند و نه اصلاح. بلکه آنها شورشی علیه نهادهای دموکراسی نمایندگی بود بدون اینکه مدل یا جایگزین برای آن ارائه دهند. وی معتقد است این انقلابها بر علیه دولت نبود بلکه بر علیه اداره شدن و تحت حکمرانی بودن بود. البته این به معنای این نیست که این انقلابها علاقه ای به سیاست نداشتند. این انقلابها و جنبش وال استریت قطعاً ریشه های مشترکی نظیر اقتصادهای نئولیبرال، نابرابری بی سابقه، دولتهای غیر پاسخگو و استفاده از فناوریهای نوین ارتباطی برای بسیج سازی عمومی بودند اما محیطهای سیاسی متفاوت آنها یعنی دموکراسی های انتخابی در برابر حکومتهای مستبد، مسیرهای سیاسی متفاوت را ایجاب می کرد و لذا به همین دلیل این انقلابها به نتایج و مسیرهای متفاوتی منتهی شدند (Krastev, 2014).

خلیفه حفتر ۲ که در مبارزه علیه قذافی شرکت داشت به یک فرمانده نظامی تبدیل شد و عملیات کرامت را برای پاکسازی همه اسلام گرایان و نظامیان طرفدار اسلام گراها آغاز نمود. آنها به انقلابیون حمله کردند و نیز بر علیه انصار الشریعه مبارزه می کنند. در غرب لیبی، حفتر با گروه مسلح قدرتمند زنتان متحد شده است و زنتان بیشتر رویکر قبیله ای دارد تا ایدئولوژیکی. ائتلاف ضد خلیفه حفتر تحت عنوان فجر لیبی متشکل از نظامیان مسلح مسراته، گروههای اسلام گرا و نیروهای سپر لیبی و اتاق عملیات انقلابی و قبایلی نظیر زاویان و سیراتان می باشد. فجر لیبی عمدتاً اسلام گرایان هستند. نتیجه همه این تحولات این است که لیبی با یک جنگ داخلی دو جبهه ای بی رحمانه ای روبه

رو است که در آن خلیفه هفتر با کمک دولت لیبی و مجلس منتخب نمایندگان در شهر شرقی توبروک عملیات کرامت خود را بر علیه شورای انقلابیون بنغازی در شرق و گروه فجر لیبی در غرب ادامه می دهد. هفتر خود را ناجی لیبی معرفی کرده است با توجه به فقدان امنیت، ضعف دولت مرکزی و سلطه گروههای مسلح در لیبی این ادعای هفتر چندان تعجب آور نیست این باعث شده است همانند فضای حاکم بعد از انقلاب مشروطه در ایران، برخی از مردم لیبی از جمله فعالان اجتماعی نظیر صوفیان همیشه فکر کنند لیبی برای رهایی از ناامنی و رکود نیازمند دیکتاتور ویا استبداد منور است تا لیبی را از آشوب نجات دهد (Fraihat, 2016, ۲۱-۳۹).

برخلاف اغلب انقلابهای قرن بیستم که در آنها رژیمهای انقلابی جدید که به نام نجات و حراست از انقلاب به انحصار قدرت پرداختند اما انقلابهای جدید عربی، خود را در معرض محاصره مراکز متعدد قدرت منجمله کسانی که در نهادهای دولت قدیم بودند، حامیان رژیمهای قبلی، رسانه های مخالف متعدد و جامعه مدنی متمرکز دیدند. توزیع بالفعل قدرت راه را برای دموکراسی انتخابی فراهم می کند مشروط به اینکه برخی از مکانیسمهای اجتماعی، قانونی و نهادی برای ممانعت از انحصارسازی قدرت از طریق زور یا انتخابات توسط حاکمان جدید و بازگشت ضد انقلاب ایجاد و تاسیس شود. انقلابهای عربی بعد از سال ۲۰۱۱ به بازتعریف رابطه میان مذهب و سیاست منتهی شد. دوسال بعد از حکومت اخوان المسلمین در مصر و النهضه در تونس، تغییرات قابل ملاحظه و سوء تفاهم درباره شایستگی حکومت مذهبی به وجود آمد. در تونس، النهضه، ایده حکومت مذهبی را رد کرد و رویکرد پسااسلامی ترویج حکومت سکولار و جامعه متقی و پاک را در پیش گرفت اما در مصر، اسلام گرایی اخوان المسلمین با مخالفت شدید مسلمانان مصر مواجه شد و حتی از داخل این سازمان، چهره هایی از رهبران برجسته اخوان نظیر عبدالمنعم ابو الفتوح و مختارنوح که قبلا تبعید و بازداشت شده بودند، احزاب سیاسی چندگانه نظیر مصر القویه، جریان مصری (Tayar Masry)، حزب العدل نیز ایده و چشم انداز پسا اسلام گرایی را دنبال کردند. این به معنای این است که جامعه عربی شدیداً الگوهای لیبرال، سکولار و دموکراتیک را دنبال کردند (Bayat, 2016, ۱۸۷-۱۸۶).

برای نخبگان نظامی مصر، انقلابی که در ژانویه ۲۰۱۱ رخ داد یک زلزله بود. این انقلاب مردمی باعث خلع فرمانده نیروهای مسلح و نیروی هوایی، حسنی مبارک شد و خیلی زود بنیان های رژیم و نظم حاکم را مورد تهدید جدی قرار داد. رژیم می که در آن ارتش نقش برجسته ای به مدت ۶۰ سال ایفا نموده است. در طول ۱۸ ماه اول انقلاب، آنها باقی ماندند و از هسته اولیه نظم قدیمی و جایگاه خود دفاع و محافظت نمودند. آنها شوکه شده بودند و نمی دانستند چه اقدامی انجام دهند با این وجود مجموعه ای از راهبردهای متغیر را علیه جنبش مردمی مصر از پایین شروع کردند آنها همزمان به مقابله با جنبش مردمی نیز برخاستند. رهبر شورای عالی نظامی مصر، محمد حسین طنطاوی، اعلام کرد که ارتش تجلی دفاع از منافع ملی است. کسانی که سربازانش را به چالش بکشاند آنها عناصر برانداز هستند و فعالیت آنها تحمل نخواهد شد. او خواهان برخورد با هرکسی شد که به زعم وی به دنبال افزایش شکاف بین ملت و نیروهای مسلح بود (Marfleet, 2013, ۱۹۹-193). لذا مجموع شرایط و عوامل ذکر شده فوق باعث انحراف و کند شدن سرعت تحولات دموکراتیک در جهان عرب شده است و سعی دارند انقلابهای مردمی و عمدتاً اسلامی جهان عرب را منحرف و ناکام بگذارند.



## منابع

- ۱- راکبیان، رشید (۱۳۹۲). چرایی شکست اخوان المسلمین در مصر. آخرین تاریخ دسترسی (۱۳۹۲/۱۱/۱۲). قابل بازیابی از <http://www.farsnews.com.newstext.php>
- ۲- سراج، رضا، ( ۲۶ خرداد ۱۳۹۳)، «تحلیل راهبردی و کلان ناآرامی‌های اخیر عراق»، نقل شده در سایت: [www.tabyincenter.ir](http://www.tabyincenter.ir). بازنگری: ۱۳۹۴/۳/۴.
- ۳- سلطانی فر، محمد حسین (۱۳۹۱). تحولات خاورمیانه، دگر دیسی سیاسی. ماهنامه تحلیل‌ها و رویدادها، ویژه نامه تحولات خاورمیانه، سال بیست و پنجم، شماره ۶۰۵، صص ۲۵-۹
- ۴- شفیعی سیف‌آبادی، محسن، ۱۳۹۴، جهانی شدن، اسلام سیاسی سلفی و آینده مناسبات قدرت در عراق و سوریه، رساله دکتری، صص ۲۷-۳۲.
- ۵- فوران، جان، ۱۳۸۵، نظریه پردازی انقلابها، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی..
- ۶- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۸)، سیاست‌های مقایسه‌ای، چاپ دهم، تهران، انتشارات سمت.
- ۷- نیاکوئی، سیدامیر، ۱۳۸۹، تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا: ریشه‌ها و پیامدهای متفاوت، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۲۳۹-۲۷۶
- 8- Aziz, Sahar F, (2012), Egypt's Protracted Revolution, WCL Journals & Law Review, Human Right Brief, Vol 19, no 3, 2-9.
- 9- Harvey, Melody, (2012), Egypt Wrestles with Democracy: Expectations Versus Realities, Pepperdine Policy Review: Vol.5, Article 2.
- 10- Huntington, Samuel, (1982), Political Order in Changing Societies, Yale University Press.
- 11- Krastev ,Ivan, 2014, "From Politics to Protest," Journal of Democracy 25, no. 4
- 12- Ramadan, Tariq, (2013). Egypt: Coup d'État, Act Two, International Institute of Advanced Islamic Studies (IAIS) Malaysia. (October 2014): 6, 16.
- 13- Aarts,paul, van dijk,Pieter, ant et all, 2014,From resilience to revolt, making sense of the arab spring,university of amsterdam
- 14- Abdel-Khalek ,Gouda And K. Al Sayyid Abdel-Khalek, Mustapha 2011, Egypt: Development, Liberalization And The Persistence Of Autocracy , First Published 2011 By Routledge and Its Jihadi Legacy (London: Hearst, 2014).
- 15- baran, Muhsin,(2014),Multisectoral Securitizations In The Post-Revolutionary Middle East: The Case Of Egypt.pp:7-14.
- 16- Bayat.,Asef ,2016,Revolution without revolutionaries : making sense of the Arab Spring, Stanford University Press .Stanford, California.
- 17- Bellin,eva,(2004), the robustness of authoritarianism in the middle east,comparative politics,36.no.
- 18- El-Naggar , A . ( 2009 ). Economic policy: From state control to decay and corruption.
- 19- Fraihat , Ibrahim, 2016,Unfinished Revolutions,Yemen, Libya, and Tunisia after the Arab Spring, Yale University Press
- 20- Gelvin , J. L . ( 2012 ). The Arab uprising: What everyone needs to know . London: Oxford University Press.
- 21- Ghoneim ,Wael,2012, Revolution 2.0: The Power of the People Is Greater Than the
- 22- Hamelink , C. J . ( 2004 ). Human rights in the global billboard society. In D. Schuler & P. Day (Eds.). The MIT Press.
- 23- Hamid, Shadi,(2012), Egypt: The Prize,pp:101-109

- 24- Hassan , H . ( 2010 ) , December). State versus society in Egypt: Consolidating democracy or upgrading autocracy. *African Journal of Political Science and International Relations* , 4 (9), 319–329.
- 25- Ignatius,David ,(2011),Saudi Arabia’s Burst of Confidence”, *Washington Post*, 20 November 2011
- 26- Lynch,marc,(2015),arab uprising: the unfinished revolutions of the new middle east,pp:91-94-
- 27- marfleet,Philip,(2013),never one hand: Egypt 2011,pp:149-170
- 28- Muasher,Marwan,( 2014),The second arab awakening and battle for pluralism,pp:19-20
- People in Power (New York: Houghton Mifflin Harcourt, 2012), p. 293.
- 29- Pierre Filiu ,Jean,2014, From Deep State to Islamic State: The Arab Counterrevolution
- 30- Pollack , Kenneth M .(2013), Democratizers? The Pursuit of Pluralism.
- 31- Seif El-Dawla , A. S . ( 2009 ). Torture: A state policy. In R. El-Mahdy & P. Marfleet (Eds.), *Egypt: The moment of change* (pp. 120–135). London: Zed Books.
- 32- Sharp, J. (2011), *Egypt: The January 25 Revolution and Implications for U.S. Foreign Policy*. Congressional Research Service. 11 February 2011, [www.crs.gov](http://www.crs.gov)
- 33- Zarhani, Seyedhossein ,2015,Crisis of Governance and the Arab Spring Case Study: Bahrain,pp:1-17.